

جمع کرد و از ذلت به عزت رسانید و از بند و چاه به تخت و گاه کشانید:

نظم

تو را مزده ز اختر که چرخ بلند به ما کرد تاج شهی ارجمند
چنین است کردار گردان سپهر که گاهش بود کینه و گاه مهر
دیگر برادران نیز هر یک به زبانی و بیانی نوحه گری بر پدر خویش کردند و بعدها به رعایت حال رعیت و تقویت سادات نیکو سنجیت پرداختند، تصحیح اوزان و اکیال بر وجه اتمام و اکمال فرموده، بعضی قلعه‌جات متحده را به تخریب تأکید نمود و قلعه محمود را به حکم ضرورت چنانکه بود بر قرار گذاشت و قبه و مرقد پدر بزرگوار و برادر والا مقدار و مابقی مخصوصان و منسوبان را تعمیر و شایسته و تغییری بایسته داده و رحیم خان دولو را بیگلربیگی استرآباد کرده، در ششم اول ربیع از استرآباد خروج و همه راه صیداندازان و عیش آغازان متفرجاً و متنفساً به مازندران آمد.

در بیست و سیم شهر مذکور با لشکری چون سیلاب جاری و به تعداد قطرات مطرات ابر بهاری از اشرف و فرح‌آباد وارد ساری گردید و در آن شهر فرح بنیاد بنای عمارات عالیه از ارک و حمام و مسجد و بیوتات نهاد و چنانکه می‌خواست به اتمام آمد.

در ذکر عزیمت

شهریار قاجار حضرت آقا محمد خان به گیلان و

غلبه بر هدایت الله خان حکمران رشت

در شب چهارشنبه پنجم ربیع الثانی نیر اعظم از برج حوت به ایوان حمل خرامید و حضرت خدیو قاجار به مبارکی مجلس جشن نوروزی را تزیین افزود و سرو بر برادران سرفراز را به ملبوس زر طراز مزین فرمود، خوانین قاجار و امیران دربار را هر یک در خور پایه و مایه به خلعت و پیرایه مفتخر و مخلع نمود و از آنچه‌های سیم و درست‌های زر، جیب و دامان اهل حضور را دگه ضراب و نطع نقاد ساخت، و به عرض سپاه مازندران و استرآباد پرداخت و خاطر برادران را به وفاق و

اتفاق خوشنودی افزود و وخامت خلاف و شامت نفاق را در نظر هر یک به تناسب این رباعی محسوس و ممثل گردانید:

رباعی

ما پنج برادریم کز یک پشتیم در قبضه روزگار پنج انگشتیم
چون فرد شویم در نظرها علمیم چون جمع شویم بر دهانها مشتیم
و چون در این سال که یک هزار و یک صد و نود و هفت هجری (۱۱۹۷ هـ / ۱۷۸۳ م) بود هدایت الله خان گیلانی دیگر باره در فرستادن باج و دادن خراج تهاون و تسامح پیشه کرد و از بز و بحر تهیه خودداری و سرکشی آماده ساخت، حضرت شهریار با برادران و امرای قاجار و بزرگان مازندران عزم گیلان نمود و در منزل رودسر وارد شد.

و به تحقیق پیوست که حکمران گیلان سفاین بسیار در بنادر بحر خزر مهیا کرده و گروهی جنگی در هر یک نشانیده و از جانب کوه و صحرا نیز عساکر کینه جوی آماده ساخته از تیلکوه لاهیجان سراسر قلل و تلل را به تفنگچیان دلیر سپرده که تا دامن دشت متصل به بحر خزر محارست نموده باشند، و همه معابر و مراصد را مضبوط دارند و دقیقه‌ای از صیانت و رعایت مُلک گیلان [۷۰] مهمل نمی‌گذارند.

لهمذا شهریار قاجار جعفر قلی خان و مصطفی قلی خان برادران جنگجوی خود را با فوجی از پلنگان کوهسار جلادت از راه بیراهه کوهسار فلک آثار مأمور نمود که کوه را چون کاه قطع کرده، از قفای سپاه گیلان و سنگر ایشان بدر آیند و دسته‌ای چند از مبارزان رکاب را مأمور فرمود که از مقابل سنگر و سیبه و طریق متعارف حرکت نمایند.

و بر این قرار از دو سوی جنبش کردند سپاه سپهدار از فراز جبال گردون همال و مضیقهای تنگ و جنگلهای پر سنگ کوه را بریده، پس از یک شبانه‌روز به لاهیجان رسیدند، و دم در دمامه و شیپور دمیدند، و از این روی نیز سپاه مقابل به مقابله و مقاتله تقدم کردند، افغان زنبوره و تفنگ در کوه و دشت غریو و غرنگ در افکند، گلوله‌های پیادگان از پیش روی صف می شکست و شمشیر سواران از پشت سر زره می شکافت، رود از خون کشتگان رنگین و دشت از جسم بی جان سنگین شد.

نظم

همانگه بر آمد یکی باد سخت که بشکست شاداب شاخ درخت
 همی خاک برداشت از رزمگاه بزد بر رخ و چشم گیلی سپاه
 به مردان گیلان در آمد شکست بسی کشته گشت و بسی بسته دست
 چون خبر هزیمت لشکر و شکسته شدن سبیه و سنگر به سمع خان باذل هدایت الله
 خان رسید شتاب بر درنگ برگزید به حوالی زوارق و سفاین رفته به کشتی در آمد و
 به دریا روان شد.

گویند به شروانات روی کرد و سپاهیان وی متفرق شدند و شهریار قاجار و
 دلیران جرار به گیلان و رشت در آمدند و حضرت آقا محمد خان در عمارات عالیه
 حکمران گیلان نزول نمود، زر و مال او را که زیاده از مال بود به تصرف در آورد، با
 عموم ساکنین و قاطبه فاطنین آن مرز و بوم به رأفت و رحمت سلوک کرده بعضی را
 نیز که به سیاست اولی دید قلع و قمع نمود.

**در بیان سرداری رمضان خان زند
 از جانب علی مراد خان حاکم عراق و فارس که
 به ری و طبرستان مأمور بود و مقاتله
 جعفر قلی خان با وی و هزیمت
 رمضان خان زند**

در ایام توقف خدیو قاجار در گیلان به مسماع اهل حضور رسید که علی مراد
 خان فرمان فرمای فارس و عراق، سرداری رمضان خان نام به حمایت غفورخان
 طهرانی و انتظام امر طبرستان مأمور کرده با سپاهی بسیار از الوار به محال ساوجبلاغ
 رسیده و دست تعدی بر رعایا دراز کرده، فتح طبرستان و مازندران در اندیشه دارد و
 به تسخیر استرآباد تعهد گزیده، خاقان گیتی ستان قاجار لختی بر خیالات خام خان
 رمضان نام خنده ور شده اما (ع):

نه خنده است دندان نمودن ز شیر

برادر خود جعفر قلی خان سپهدار را با سپاهی قلیل بر آن گروه کثیر برگماشت که

صایمان مجمع رمضان را بر سفره جدال و مایده قتال میزبانی کند، خان سپهدار چون برق عزم مقصد کرد و در محال ساوجبلاغ صف مقاتله برکشید. رمضان بیچاره به کثرت و وفور سپاه خود مغرور و به قلت سپاه قاجاریه مسرور بود و نمی دانست:

نظم

که شیری نترسد ز یک دشت گور ستاره فراوان نتابد چو هور
چو اندر هوا باز گسترده پر بلرزد ز چنگال او کبک نر
لهذا بنا بر غرور به مقابله و مقاتله پرداخت، پیادگان و سواران الوار و فارسی و فیلی و بختیاری خود را تسویه کرده در یمین و یسار و قلب و جناح و ساقه و مقدمه مرتب ساخته علمها برگشادند و کرناها بنواختند، طبلها فرو کوفتند و توسنها به جولان درآوردند، مهره‌هانی تفنگ تواتر گرفت و ابرهای حسام تقاطر، اراقم سنانها به جانگزائی مستعد و افاعی کمندها به مرد ربائی مستبد شدند، سپهدار قاجار بر آن پیکار خندان شد و آهسته آهسته با سردار الوار مخاطبه می کرد:

نظم

تو جنگ دلبران کجا دیده‌ای که بانگ سم اسب نشنیده‌ای
به درد دل و چرم عزم سترگ اگر بشنود نام چنگال گرگ
این بگفت و دو دست بر افشاند، سواران به یک بار اسب برانگیختند و تیغ بر آهیختند، سرها از تن‌ها جدا ماند و بازوها از کتفها به خاک افتاد، مرد و مرکب در غلطیدند و پیاده و سواره در خون طپیدند.

سردار الوار چون حملات قاجار بدید در فرار بر سپاه خود سبقت گرفت، تا حوالی عراق باز پس ننگریست و عنان فرو نکشید، سپاهیان همه دستگیر و اسیر و جریح و قتل گشتند و سپهدار با اسرا و سرهای قتلی و غنایم به حضور شهریار قاجار آمد.

و بعد ازین فتوح جعفرقلی خان سپهدار به تسخیر شهر قزوین و دفع مولاوردی خان مأمور گردید. و مولاوردی خان ذوالقدر اسیر سر پنجه قضا و قدر آمده به حکم سپهدار او را مقید و منکوب و لطمه خور صدمه شکنجه و چوب نمودند، و بعد از آنکه با او اظهار ملاحظت خواست اسباب موصلت آراست، صبیحه صبیحه او را در

حباله نکاح خود در آورد و به اشاره خدیو قاجار حکومت قزوین را به پسر وی وا گذاشته مولاوردی خان را با عیال روانه مازندران نمود.

در زمانی که موکب فیروزی کوکب شاهانه از گیلان و رشت به کوران دشت نزول داشت، سپهدار منصور به حضور حضرت اعلی [۷۱] آمده به نوازشات مشفقانه شهریار قاجار مخصوص شد، و اردوی سلطانی از کوران دشت به فضای سلطانیه آمده، متوقف شدند.

چون علی خان افشار خمسه‌ای داعیه خودسری داشت به حکم شهریار قاجار، مصطفی خان دولو ولد حسن خان بیگلربیگی سابقه استرآباد که اعظم امرای جلادت شعار بود به تسخیر زنجان و تدمیر علی خان خمسه‌ای مرحله پیمان گردید و علی خان به هزیمت شده از مصطفی خان به آذربایجان گریخت:

بیت

چنان شد که نخجیر از نَره شیر گریزان و شیر از پس اندر دلیر
خمسه و زنجان نیز ضمیمه بلاد متصرفه شهریاری شد و مصطفی خان دولو در
قزوین به خدمت شهریار با تمکین آمد.

و از سوانح امورات مستحسنه در این اوقات سلیمان خان بن محمد خان قاجار
قوینلو که زاده خال شهریار خجسته حال و تا این سال در شیراز توقف داشت،
مستخلص شده در قزوین به حضور خدیو زمان و زمین در رسید و حضرت شهریار
را از دیدن آن امیر کامکار مسرت بر مسرت افزوده با وی تفقدات بی غایات مبدول
داشت.

ذکر حال

کرافس روسی و بروز جنایات و خیانات وی و
گرفتار شدن به دست شاهزاده والاتبار فتح علی خان
بن حسینقلی خان قاجار طاب ثراه

اجمال این تفصیل آنکه کرافس نامی روسی^۱ با جمعی از روسیه در اواخر دولت

۱. اعتمادالسلطنه از کرافس روسی با نام ژوانویچ روسی یاد می‌کند و می‌نویسد: در اول ←

کریم خان بر سبیل تجارت از دریای خزر به ساحل بندر انزلی نزول کرد، چندی در رشت می‌گشت و از آنجا به آمل و ساری و بارفروش آمده سواحل و بنادر و مواضع معابر قریب به بحر خزر را به دقت سیر و نظاره می‌کرد و به اشرف و فرح آباد رفته صورت کوه و صحرا و جنگل و دریا و عجایب عمارات و قصور و غرایب و حوش و طیور را بر صفحه قرطاس منقوش کرده، حصول بلدیت بلاد و معابر و مراصد را قاصد بود.

در این سال که شهریار بی‌همال به گیلان نهضت فرمود، کرافس نام روسی که گرگی بود در لباس میش و به بهانه تجارت و معامله به دارالمرز آمده، قصد کاری بزرگش در پیش بود، با چند فروند کشتی که در هر یک اسباب و ادوات رزم و حرب و اسلحه و یراق طعن و ضرب توده توده و بسته بسته و دسته دسته آماده داشت، با اهالی کشتی و مایحتاج کار ترمی و درشتی در محاذات کراودین اشرف قریب به ساحل لنگر افکند؛ و از شاهزاده آزاده فتح‌علی خان جهانبانی که بر نیابت عمّ امجد در مازندران ایالت داشت، استدعای قطعه زمینی که او و همراهان او را کفایت کند کرد که در آن محل عمارتی سازد و جسارتی آغازد تا در هنگام فرصت مگر کاری از پیش برده باشد.

و همانا که شاهد این مسئول بنابر امتحان مقبول افتاد و آن طائفه خائن از سفاین برآمده بیع و شری را بهانه کرده امتعه نفیسه خود به بهای رخیصه می‌فروختند و اقمشه نفایه مردم را به قیمت گرانمایه می‌خریدند تا از آلات و ادوات آهنین حصاری متین بر پا کردند و مرغان وحشی رستاقی دارالمرز را به دانه‌ریزی در دام امتنان می‌آوردند.^۱ چون آوازه عام فریبی آن گروه مدبر گوشزد خاصان دربار شاهزاده دانای مدبر جهانبانی شد با آنکه در سن شباب بود به تأمل و تفکر و تدقق و تدبّر پرداخت به این نظم که اهل حزم گفته‌اند متفطن گردید:

→ فصل تابستان این سال و واثویچ نام روسی با چند فروند کشتی از حاجی طرخان به استرآباد آمد، حضرت آقا محمد شاه در نواحی استرآباد تشریف داشتند، و واثویچ از ملازمان آن حضرت درخواست نموده، رخصت طلبید که روسها در سواحل استرآباد در محل مناسبی دارالمعامله بنا نمایند که تجار روس در آنجا به سهولت مشغول امور تجارتی باشد. (۱۳۹۰/۳).

۱. روسها در عوض دارالمعامله در دوازده فرسنگی استرآباد قلعه بسیار محکمی بنا کردند و هیجده عراده توپ و قورخانه در آنجا گذاردند.

عربیّه

و یوشک ان یثور لها غرام
یکون وقودها جثث وهام

اری تحت الزّماد غصیب نار
فان لم یطفها عقلاء قوم

و رشحی از شرح این واقعه به حضرت اعلیٰ عرضه کرده، به اشاره آن حضرت در مقام چاره برآمد. لهذا شاهزادهٔ نکته‌دان به عنوان اصطیاد و تفریح دماغ به فرح آباد رفت و از راه فرضه به اشرف و کراودین فرمود. کرافس خان روسی از تحایف فرنگ امتعه گوناگون و اقمشه رنگارنگ اهدای حضرت عالی کرد، از جانب نواب فتحعلی خان و آتالیقان او نیز مأكولات الوان بدو انعام رفت. پس از روزی سه چار به رسم شکار با جماعتی دانا و عساکری توانا به تماشای زوارق و سفاین ایشان پرداخت.

کرافس نام آن حضرت را تکلیف به مهمانی کرد و او قبول نفرمود، اما بعضی از اکابرزادگان قاجاریه را به منزل او رخصت داد و به حاجی محمد آقای عمرانلو که معمّری کاردان و امیری بسیار دان بود، در گرفتن آن قوم فرمایش راند. و او کرافس خان و چند تن از مقرّبان او را به دعوت بخواند و بر بساط نشاط شراب ناب برنشانند، چندانکه سر آن گروه از بادهٔ مردافکن گرم گردید و دیده‌ها بی آزم، حاجی محمد آقا عمرانلو به اخذ و حبس و قید کرافس فرمان داد^۱. استرابادیان فی الفور ریخته او و همراهان وی را گرفته در بند کشیدند و به خدمت شاهزاده آوردند. بعد از تقریرات و تحذیرات او را با نامهٔ مودّت ختامه و همراهی فرستاده آگاه از آن هنگامه روانهٔ خدمت پادشاه ذیجاه روس خورشیدکلاه^۲ نمود، بر دانایان روشن

۱. اعتمادالسلطنه گوید: بعد از اتمام قلعه حضرت شهریارى به تماشای قلعهٔ روسها تشریف بردند و از وضع باخبر گشتند، چو از قلعه مراجعت فرمود، و اتویچ و صاحب‌منصبان روس را به شام دعوت کردند، وقت شب که صاحب‌منصبان و اتویچ به محل دعوت رسیدند، حضرت شهریار کامکار حکم به گرفتن آنها کردند و فرمودند که اگر قلعه که ساخته‌اید فوراً خراب نکنید و تویهای خود را با آنچه در ساحل استرآباد دارید نبرید جان و مال شما در خطر خواهد بود. و اتویچ چون می‌دانست که فرمایشی که حضرت شهریارى می‌فرمایند هرگز تخلف را در آن راهی نیست از همانجا به کارگزاران خود دستورالعملی نوشت که تویخانه و لوازمی که دارند به کشتی حمل کنند و قلعه را خراب و منهدم سازند (منتظم ناصری، ۳/۱۳۹۱).

۲. کاترین کبیر، امپراطور روسیه. در ایران مشهور به خورشیدکلاه بود.

شد که این شاهزاده نوجوان فطانتی ذاتی و فراستی فطری دارد و عمأً قریب به تدبیر و شمشیر عرصه ایوان را غیرت گلزار ارم خواهد کرد؛ و زیرکان دانستند که این کار بزرگ با جسارت به محض ایما و اشارت عم اکرم اعظم شهریار دانشمند حضرت آقا محمد خان است و با یکدیگر همی گفتند:

بیت

همان پر هنر بی هنر چون بود که آموزگارش فریدون بود
و در این سال که یکهزار و یکصد و نود و هفت از هجرت نبوی (۱۱۹۷ هـ / ۱۷۸۳ م) گذارا شده بود، حضرت شهریار حکمت کردار به جهت التیام [۷۲] و اتحاد فی مابین طایفتین قوینلو و دولو که سابقاً از اضداد بودند، صبیبة محترمة معظمه سرکار فتح علی خان قاجار دولو را که در هنگام شرایط مصالحه نامزد ملکزاده فتح علی خان بن حسین قلی خان بن فتح علی خان شهید سعید کرده بود با عزتی تمام و حرمتی لاکلام در هودج زرین نشانیده از شهر دامغان به ساری مازندران آوردند مدت دو هفته به سور و سرور و خرمی و حبور بگذشت:

زهره آمد در کنار مشتری
و پس ازین عیش مهنا جیش مهند را به یورش طهران مصمم و منظم فرمود.

در عزیمت موکب نصرت کوکب
حضرت شهریار گیتی ستان آقامحمدخان
به تسخیری و تدمیر غفور خان طهرانی و
آمدن مراد خان سردار علی مراد خان زند به همدان و
محاربه جعفر قلی خان قاجار با وی و
کشتن مراد خان و هزیمت سپاه الوار

مرد صاحب بینش صایب آفرینش بیند که این جهان گذران راگاهی تهیای سور و بزم و گاهی تهیه سور و رزم است، وقتی نوای نای عیش به گوش ملک رسد و روزی خروش جیش به بام فلک برآید، پس از سور پور پادشاه در ساری غریو کوس و کرنای جیش گردون طیش به ماه ساری، یلان سپاه سیفهای منخسف را صیقلی

کردند و زره‌های منکسف را منجلی نمودند، اسبان برآسوده را به زین کشیدند و اعلام منظوی را شقه باز گشادند، رایت نصرت آیت سلطانی به جانب طهران در اهتزاز آمده، عرصه بساتین شمیران مضرب خیام دلیران و امیران گردید.

غریو دیوتنین تن شهریار قاجار در خوار و طرشت زلزله افکن و صغیر و نصیر نوبتیان نوبتخانه دربار در پاک و پلشت و لوله انداز گشت، دیگر باره یاغیان طاغی و طاغیان یاغی متزلزل و باره صبر و ثباتشان متخلخل شده به انسداد برج و باره و انعقاد پیاده و سواره کوشیدند و صهبای سرور از مینای غرور نوشیدند. به اشارت شهریار کشورگیر و ایمای دارای بی نظیر، افواج ظفر امواج به محاصره حصار طهران اقدام و از عاج جستند و غبار وفا و وفاق از عارض مسامحه به آب شقاق و نفاق شستند. قلعه گیان روزی چند اظهار جسارت نموده از قلعه طهران برآمدند و به شمشیر دلیران قاجار هزیمت یافته ناچار به قلعه بازگشتند.

و درین ایام خجسته فرجام علی خان افشار خمسه‌ای که سابقاً از زنجان به آذربایجان منهزم شده بود، متنبه گردیده التجا به ظلّ ظلیل لوای نصرت‌التوای خسرو جلیل کرده، مشمول توجه خاقانی شد، و در سلک سالکان مسلک چاکری انحراف یافت و پرتو التفات بی‌غایات حضرت شهریار بر وجنات اقبالش تافت. در اثنای این واقعه معروض شد که از جانب علی مراد خان زند که مدعی تخت سلطنت و از بقایای سلسله کریم خانی و در فارس و عراقش علو منزلت، مراد خان نامی تازه سردار همدان گردیده که گوی مراد به چوگان انقیاد درآورد و اگر تواند در جلالت شهریار قاجار تخلیطی کند، رای مُلک‌آرای خسروی چنان اقتضا کرد که جمعی را به مدافعه و منازعه مراد نامراد هیچ مدان به عرصه همدان فرستد تا علی مراد داند که مرادش در عوالم قوّت نفس اقطاب سلسله ارادت دارای با سعادت کمتر از مرید بلکه مرتدی مطرود و مردودی است مرید، لهذا جعفرقلی خان سپهدار را با سپاهی جزّار به همدان روانه و مأمور فرمود.

ذکر ماوریت

نواب امیر جلالت مسیر جعفر قلی خان قاجار و
میرزا محمد خان قاجار دولو به مدافعه شاه مراد خان زند و
مراد خان زند هزاره‌ای سردار علی مراد خان و
شکست سپاه زندیه و مقتول شدن سپاه الوار

برحسب امر حضرت شه‌ریار قاجار آقا محمد خان کامکار جعفر قلی خان سپه‌دار و میرزا محمد خان دولو و سپاهی جنگجوی به جانب همدان و محاربه شاه مراد خان زند و مراد خان زند هزاره‌ای به جنبش در آمدند و کار به پیکار کشید. از دو جانب مردان کار به حومه میدان کارزار رفته، آغاز چالش و بنیاد سگالش پیش گرفته به تیر و تفنگ مبادرت کردند. سواران اتراک و قاجار اشهب و ادهم را جولان دادند و مردان فارسی و الوار اظهار ترکتازی و فروسیت نمودند، علی‌خان افشار اظهار بسالت کرده با مراد سردار الوار تقابل گزید و مستعد تقاتل گردید، مراد خان سردار مرکب صرصر رفتار به تنگ مرکب علی خان نزدیک کرده، گرژی آهنین که در دست داشت چنان بر فرق علی خان کوبید که از صدمه آن دپوس از حیات خود مأیوس گردید، بیم آن بود که از فراز زین بی خود بر زمین افتد، سواران الوار بر سردار تحسین در گرفتند و سپه‌دار قاجار چون شیر خشمگین از صف برون تاخت و بر مراد خان حمله برد:

بیت

خروشید کی مرد رزم آزمای هم آوردت آمد نگه دار پای
مراد خان از فرط عجب و غرور به مقابله آن شیر غیور اقدام کرد و او را نیز مانند
علی خان افشار سواری ناپایدار تصور نموده:

لمؤلفه

ندانست مسکین نا دیده مرد که درنده شیری است وی در نبرد
یکی تیغ در پنجه دارد به جنگ که پیشش چو خار است خارها و سنگ
سپه‌دار قاجار دست و شمشیر به فراز برده چنان بر فرق مراد خان زند فرود [۷۳]
آورد که برقی خاطف بر سال خورده چنار زند، سپاهیان دیدند که فرق سردار الوار

مانند نار شکافته بدو پاره شد و رگ خون مانند فواره جستن گرفت، خود و مغفر و سر و حنجر را تا به سینه و پیکر بر شکافت و مراد نامراد از فراز زین بر زمین غلطید، فریاد دو لشکر به احسنت احسنت و آفرین آفرین گردون گرای شد، سواران قاجار بر سر الوار تاختند و به ضرب رمح سینه شکاف هر یک را به خاک انداختند. میرزا محمدخان از جای برآمد و با صف خاصه خویش بر ایشان حمله برد، شکستی عظیم در آن سپاه در افتاد، یک هزار (۱۰۰۰) کس از وجوه سپاهیان علی مراد خان و یک صد (۱۰۰) تن از سران لشکر زنده به دست آمدند و بسیاری کشته شدند بقیة الجیش افتان و خیزان و تازان و گریزان در براری و صحاری متفرق شده، نیم جانی بدر بردند. و اموال و غنائم نامحصور کسب و نصیب لشکر منصور مازندران و استرآباد آمد.

اوبای تهران و مرگ غفورخان حاکم تهران

و در روز شنبه چهاردهم شهر شعبان یکهزار و یکصد و نود و هفت (۱۱۹۷ هـ / ژوئیه ۱۸۷۳ م) مزده این فتح و ظفر به حضرت شهریار قاجار رسید و برلیغ بلیغ به احضار سپهدار و میرزا محمدخان قاجار شرف اصدار یافت، و در حوالی طهران به سعادت شرفیابی حضور استسعاد گزیدند و مجدداً به محاصره حصار شهر مذکور اصرار کردند، ولی چون مدت محاصره متمادی گردیده بود و کار بر قلعه‌گیان دشوار و به واسطه عفونت هوای وبا انگیزی جمعی کثیر و جمی غفیر با غفور خان والی طهران به رحمت رب غفور پیوستند و در سپاه نصرت پناه نیز سرایت کرد، شهریار قاجار از هوای عفونت خیز و با انگیز طهران متنفر شده به ترک محاصره حصار فرمان داد و به فضای دلگشای علی بولاغ [= چشمه علی] دامغان نزول فرمود و چندی در آن متنزهات دلنشین نخجیرافکن و عشرت‌گزین آمد.

و در این سال بسیاری از اهالی ری به مرض وبا و طعن طاعون به هلاکت رسیدند و از زحمت قحط و غلا به مدد این دو بلا نجات گزیدند نعوذ بالله من غضب الله و فی الواقع ظهور این دو مرض عظیم و بالای الیم اعظم نوایب و اشد حوادث است.

و الیوم که بیستم محرم سال هزار و دویست و هفتاد هجری (۱۲۷۰ هـ / ۱۸۵۴ م) است و خامه نامه‌نگار به تحریر و ترقیم وقایع مذکوره مسطوره می‌پردازد، قریب سالی است که در طهران بلکه تمام ایران و بای عام واقع و شایع است و تا اکنون چندین هزار خلق از پیر و برنا و نادان و دانا از اعظم و افاضل و اکابر و اراذل از ملک وجود به راه عدم شتافته‌اند و حکمای حاذق هنوز به تحقیق معالجه آن را نیافته‌اند، تمام نفوس متوحش و از زندگانی خود مایوس، لهذا اگر در نگارش این نامه قصوری و در گزارش وقایع گذشته فتوری رود نامه‌نگار را معذور دارند که:

نظم

یک امروز است ما را نقد ایام بر آن هم اعتمادی نیست تا شام

ذکر حادثه

حرق عمارات شهر ساری و

تعمیر مجدد آن به اشارت

حضرت شهر یاری

شهر ساری مازندران که از بلاد قدیمه و از بنای ساردیه نامی از ملوک باستان بوده و از اقلیم چهارم و منسوب است به کوکب ششم در عذوبت ماء و لطافت هوا و وفور ریاحین و کثرت بساتین از تمامت بلاد دارالمرز ممتاز است، چون بیوتات و دکاکین و عمارات آن بلده غالباً چوبین است، در این ایام که حضرت شهر یاری در بیلاق چشمه علی دامغان متوقف بود به احراق آتش حادثه محروق گردید.

تبیین این سانحه آنکه در شب سه شنبه دوازدهم شهر شوال یکهزار و یک صد و نود و هشت (۱۱۹۸ هـ / ۱۸۷۴ م) در سرائی آتشی افروخته آمد و صاحب خانه چون بخت خود خفته بود هبوب ریاح شدید بر آن آتش دامن زد و خانه آن بیچاره چون کوره حداد و آتشکده آذر خرداد برافروخته گردید، و از آن به خانه‌های دیگر سرایت گرفت. خفتگان بستر غفلت به حکم تقدیر از آغاز سنوح این سانحه را ندانستند و انجام اطفای این نار مشتعل نتوانستند، باد بی‌نیازی وزیدن گرفت و آتش جلال و استغنا شعله کشیدن افزود، گفتمی شب جشن سده است یا هر خانه آتشکده

است، شعله آتش سرکش به فلک اثر پیوست و دود دُخان روی کواکب رخشان اندود:

نظم

چو باغی شد آن شهر پر نو سمن
 عقیقین درختان و سیمین چمن
 به زیرش ز زر باد سوسن فشان
 ز بر ابری از مُشک بر سر نشان
 چو جوشنده دریائی از سندروس
 بخارش همه رنده آبنوس
 توگفتی زمین زرگدازد همی
 هوا زرد اطلس طرازد همی
 بر آمد ز ساری به چرخ بنفش
 درفشنده هر سو هزاران درفش
 بسا مساجد عظیم که سجده گاه ائمهٔ علیم بود، و دیگر باره از اشتعال شرازهٔ آتش
 خانه زردشت گشت و بسیار کاروانسرای وتیم که مخزن دُرِ یتیم و به یک لحظه
 آتشکده بهرام آمد، سراسر اشجار نمونه شجر طور گردید. اگرچه این از نار و آن از
 نور هر خروسی مرغ آتشبار و هر ماکیبانی نعامه آتشخوار می نمود، جوانان چون
 نهالان در آتش همی افروخته می شدند و پیران سال خورد مانند چنار کهن سرپا
 سوخته همی آمدند، مدارس عالی بنیاد با صحایف شرایف مجمری بود که دودش
 بوی عود دادی و گرمابه های محکم اساس کانونی مشتعل که اخگرش مرمر بودی
 اشجار یاسمن و نسترن گلنار بار داشت و اغصان نارنج و ترنج مرجان و یاقوت [۷۴]
 ثمر می داد، شاخسار شپیددار ارغوان گونه و سرخ بید طبر خون نمونه آمد، از
 احتراق ثیاب گوناگون دخان رنگارنگ بر هوا بر می شد و شعله های جواله مانند
 اشقر برق رفتار هر دم در مکانی جولان می گزید و از درهای اکاله هر لحظه در فضائی
 آتش افشانی می کرد، کواعب نار پستان که بالایشان رشک نهال بستان بود در نهالی
 بسوختند و شمعه های کافوری بر بالینشان شمع مزار گردید، و دلبران سیمین سرین
 سمین ساعد در تف و بخار دخان و شرار قطران پیکر و قبر منظر شدند.

الحاصل در آن شب در محله موسوم به درب خانه قریب به عمارات شاهی و
 دروازه هزار جریب از پیران زنده دل و جوانان دل فریب هفتاد و دو (۷۲) تن معروف
 در آتش سرکش سوخته خاکستر شدند و باد صرصر نهاد خاکستر آن گروه محروق را
 نیز به باد داد **اللَّهُمَّ اعْتِقْنَا مِنَ النَّارِ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ**.

چون این خبر ملالت اثر به مسامع شهریار مروت سیر رسید، آن حضرت را بر

سوختگان دل بسوخت و آتش وار بر قضای روزگار برافروخت و مجدداً به تعمیر عمارات شهر حکم فرمود. دیگر باره شهر ساری به امر حضرت شهریارى صورت آبادانى یافت و از اول بار معمورتر گردید. و نوروز عید سعید را حضرت سلطانی در آن شهر به سعادت و حشمت بگذرانید.

ذکر عزیمت

علی مراد خان شهریار ایران به استرآباد و مازندران و رفتن محمد ظاهر خان بختیاری به استرآباد و محصور شدن حضرت آقا محمد خان قاجار

علی مرادخان زند که در بدو حال یساول وکیل و در نسب رییب صادق خان برادر وی بود، در این ایام استقلال تمام یافته و او را در ملک او یعنی در عراق و فارس مساهم و منازعی نماند و از اخبار جلالت و شهامت دارای قاجار مشوش و مضطرب بود و بعد از شکست سپاه خویش از دور و نزدیک و ترک و تاجیک و اکراد و الوار چهل هزار (۴۰۰۰۰) کس جمع کرده با اسباب شوکت و حشمت روی به طهران و مازندران آورده، نخست پسر ارشد خود شیخ ویس خان را با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) سوار جرار به منقلای لشکر قیامت حشر روانه نموده، خود از دنبال همی آمد.

شیخ ویس خان به طهران آمده به استمالت قلوب وجوه اعیان و بزرگان مازندران اشتغال ورزید، محمد علی خان حاکم خوار و ورامین چون رامین به ویس مایل گردید و به خدمت او پیوست. اهالی دماوند و فیروزکوه و لاریجان و نور نیز از خدمت شهریار قاجار هارب و به موافقت سردار الوار راغب شدند و شیخ ویس خان به مظاهر و معاضدت ایشان از طهران حرکت و به چمن لار آمده اظهار احتشام کرده، چراغ علی خان زند را با دو هزار (۲۰۰۰) کس از لار به لاریجان فرستاده، بعد از وصول طرفین در محل موسوم به امیری کار به کارزار کشید، و جمعی از جانبین به قتل در رسیدند. چراغ عمر چراغ علی خان به صرصر شمشیر از روشنائی فرو نشست و بسیاری از همراهان او به قتل آمدند و دو (۲) نفر سرکرده و

پنججاه (۵۰) نفر سپاه زند گرفتار شدند.

شیخ ویس خان مغرور نادان بعد از اطلاع افسرده خاطر از چمن لار به دیار دماوند آمده پانزده (۱۵) روز در خوف و رجا و بیم و امید متوقف گردید و شرح کار به پدر والا مقدار خود عرضه کرد. علی مرادخان زند با آن سپاه بی شمار به طهران وارد گردید و از اطراف سرداران به مازندران مأمور کرد. نخست پانزده هزار (۱۵۰۰۰) سوار با پسر خود شیخ ویس خان از راه فیروزکوه و از آن پس ویس مراد خان بنی عم خود را با محمد رضا خان حاکم نور از راه نور و کجور مأمور و اسمعیل - خان بن شجاع الدین خان زند را با محمد علی خان خواری از سمت دامغان به مازندران گماشت.

و بسیاری از موافقین حضرت شهریار قاجار خامه وار دو زبانی و رعنا آثار دو روئی گزیدند، و بعضی علانیه از دولتخواهی جناب آقا محمد خان سر زده از او گسستند و به خان زند پیوستند. زمانه را هنگام فتنه آغازی و سپهر را ایام حيله پردازی رسید و آن شهریار ممتحن را امتحانی دیگر در راه نهاد، لهذا چون وی را به بزرگان مازندران و طبرستان و رستمدر و دیگران اعتمادی و اطمینانی نبود، در کار خود متفکر گردید و رعایت حزم و احتیاط فرمود که گفته اند:

بیت

آتش اگر اندک است خُرد نباید گرفت دشمن اگر پشه است خوار نباید شمرد
 علی هذا جعفرقلی خان سپهدار خود را با قلیلی از سپاه مازندران و قاجار به
 جانب رستمدر یعنی نور و کجور به مقابله شیخ ویس خان فرستاد، و مهدی قلی -
 خان کهنین برادر خود را نیز با وی همراه کرد، و علی قلی خان قاجار دیگر برادر خود
 را با محمود خان و علی نقی خان و لطفعلی بیگ دادوی سوادکوهی به میان دو آب
 سوادکوه روانه فرمود. و سرداران مذکوره به اغرای و اغوای مهدی خان ولد محمد
 خان سوادکوهی حاکم سابق مازندران که پدرش در دست برادر شهریار قاجار
 ابوالفتح حسین قلی خان به قتل آمده بود به دولت زندیه میل کردند و معلوم شد که
 برادران نیز در این روز به طرف غالب راغب گشته اند.

شهریار قاجار توقف خود را در میان چهار موجّه بحر تخالف مصلحت وقت
 ندانست و سکونت در استرآباد را بهتر و انسب شمرد؛ زیرا که شهر استرآباد به

حصانت از ساری به مراتب اشرف بود.

بنابراین در نوزدهم شهر شوال عزیمت استرآباد [۷۵] کرد و عیال و شاهزاده بی‌همال نواب فتح علی خان برادرزاده و نایب السلطنه خود را پیشتر روانه استرآباد فرمود. و پس از روزی چند برادران را اخبار و احضار کرده به استرآباد توجه فرمود. و چون سرداران اطراف از حرکت شهریار قاجار مطلع شدند در کمال اطمینان چون سیل‌های جاری روی به ساری نهادند، انواع اضرار و اقسام آزار به رعایا و برایای ساری رسانیدند و به نهب و غارت پرداختند. شیخ ویس خان بن علی مراد خان زند در مازندران توقف کرده، محمد ظاهر خان بختیاری را با ده هزار (۱۰۰۰۰) کس به استرآباد گماشت و آن سپاه به صحرای وسیع فضای کراودین آمدند و نواب آقا محمد خان، مرتضی قلی خان و برادران خود را به مدافعه محمد ظاهر خان مأمور فرمود.

چون ایشان نیز به باطن با شهریار قاجار دل خوش نبوده و طالب حکومت استرآباد و مازندران می‌بودند با محمد ظاهر خان در باطن و ظاهر مخالفت نکردند و به نزد شیخ ویس خان پسر علی مراد خان رفتند و دولت آقا محمد خان را چون عواقب امر محمد حسن خان در استرآباد قرین اتمام و انجام دانستند و آقا محمد خان ناچار به استرآباد مانده به حصارداری پرداخت که **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ!**

ذکر محاصره استرآباد و

شکست سپاه و قتل محمد ظاهر خان و فرار شیخ ویس خان از ساری به طهران

محمد ظاهر خان بختیاری به ظاهر استرآباد در آمده و حضرت شهریار بالضروره به تحصن پرداخت همه، روزه جماعتی از شهر بدر آمده با سپاه زندیه و الواریه کَر و فرّی می‌نمودند تا کار به جایی رسید که شبها پیادگان سپاه زندیه به فراز پشته‌ای که بر شهر استرآباد مشرف است بر آمده از سنگ و چوب سنگری بستند و

جمعی تفنگچیان در آن سنگر و برج رفته نشستند و تیر و گلوله تفنگ ایشان بر اهالی شهر عرصه تنگ نمود.

به امر حضرت شهریار یا تدبیر جماعتی از استرآبادیان که در کوه گردی پلنگ و در دریابری نهنگ بودند با شمشیر از کوه به فراز برآمده بر سر تفنگچیان آن سنگر و برج حمله برده تفنگچیان را هلاک و برج را یکسان با خاک کردند. و محمد ظاهر خان پای در دامن ادب کشیده ترک تدبیر خام نموده دانست که با این شهریار آزموده فرسوده دانای توانا به حيله و تدبیر بر نخواهد آمد:

نظم

سوار جهان دیده دستان سام به بازی سر اندر نیارد به دایم
ترکمانان یموت صابین خانی گرگانی که در میانه اترک و گرگان سکنی داشتند به
اشاره و لازم البشاره شهریار قاجار مکملاً و مسلحاً به استرآباد درآمده به
خدمتگزاری کمر بر بستند و همه روزه از دروازه به خارج شهر آمده با سواران
نابخت یار بختیاری مقابله و مقاتله می‌گزیدند و به ضرب شمشیر و پرواز تیر پیکرها
و مغفرها می‌دوختند و می‌دریدند و صریح با سپاه الوار می‌سرودند که به پای
خویش به دهان اژدها درآمده‌اید و شما را رهائی از این گرداب بلا، محال است.

همانا واقعه وکیل و محاصره استرآباد و فرار از پیش دلیران قاجار از لوح خاطرها
محو گردیده، الوار بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ را پای جلادت در این مرحله
لنگ و تیر مراد علی مراد بر خاک و سنگ خواهد آمد، هُما نیز استخوان شما را از
این ورطه به عراق و فارس رساندن نیارد.

لمؤلفه

به مازندران پور دستان سام	ره آورد و زین ره برآورد نام
گذشت آنکه دیدید ایام پیش	ز قاجار قاجار شه شد پریش
گراز پشت آن شه بود کودکی	به دارائیش نیست ما را شکی
مهین پور او وارث گاه اوست	سر شهریاران به درگاه اوست
بتازیم بر قوم اعدا سمند	نمانیم یک زنده از جیش زند

و از سوانح عجیبه در این ایام محاصره، مادر شهریار قاجار و مهدی قلی خان
برادر کهنتر آن شهریار در استرآباد وفات یافتند و آن حضرت را فرصت تعزیت آنها

نیود و به حکم تقدیر در این قضایا مصابرت می نمود و از شب تا صبح به نفس نفیس به محارست شهر و برج و باره می پرداخت و از اعادی خارجه و داخله مشوش بود و لحظه‌ای از زحمات نمی آسود که اذا ثبت نیت.

چون چندی بر این کار بر آمد و دیگر بار اختر دولت شهریار قاجار از حسیض وبال به اوج کمال رسید و اقبال علی مرادخان به ادبار تبدیل یافت، و به اشاره شهریار قاجار، حمزه سلطان انزانی که از مردان شجاع صداقت پیشه صافی اندیشه بود بگرفتن جر و حفظ آن راه پرائر مأمور شد.

و تبیین این اشارت و تحقیق این عبارت آن است که در ایام سلطنت شاه عباس ماضی صفوی که در انتظام امر مازندران و استرآباد اهتمام تمام داشت به ملاحظه تاخت و تاراج طوایف ترکمانیه مقرر فرمود که از حوالی کوه متصل به اشرف البلاد تا ساحل و لب دریای خزر که طولاً چهار فرسنگ است خندق عمیق حفر نمودند که سوار از آن نتواند گذشت و دو طرف آن درختان قوی فرو گرفته و عبور از آن در کمال اشکال بلکه محال است و راه عبور از مازندران به استرآباد منحصر به معبر آن است و هرگاه کسی در آن معبر نشیند و مانع شود راهی دیگر از استرآباد به مازندران و از مازندران به استرآباد نخواهد بود. چون «جر» به معنی شکاف و حفر و خندق است و این جر در حوالی قریه کلباد واقع است به «جر کلباد» موسوم و مشهور گردیده.

و درین ایام که شیخ ویس در [۷۶] ساری و محمد ظاهر خان در ظاهر استرآباد بود از آن معبر آذوقه به اردوی زندیه می رسانیدند و الوار در حفظ آن جر مسامحه کردند و به فواید آن پی نبردند، لهذا به حکم جناب آقا محمد خان، حمزه سلطان انزانی استرآبادی با تفنگچیان انزان بر سر آن جر رفته و جر را بگرفته راه عبور بر مترددین مسدود کرده و وصول آذوقه از اشرف و ساری به اردوی سردار بختیاری مقطوع و ممنوع شد و قحط و غلا بالا گرفت، و آتش جوع در نهاد آن گروه شعله کشید، و راه مدد و آذوقه بر سپاه زندیه انسداد یافت.

و ازین تدبیر که به اقتضای تقدیر باعث اختلال حال سپاه بدسگال بود کار شهریار قاجار قوت تمام گرفت و ضعف در حال سپاه الوار قوی گردید که عقلاً رأی صایب را از لشکر جزار انفع دانسته‌اند و حکما گفته‌اند:

قطعه

هر کرا مال هست و عقلش نیست روزی آن مال مالشی دهدش
 وانکه را عقل هست و مالش نیست روزی آن عقل بالشی دهدش
 پس از روزی چند که زندیه از کثرت جوع به ستوه آمدند و مراکب ایشان تار
 عناکب نگسیختی و به جولان از خاک گرد برنینگیختی، شهریار دانای مهذب و
 پادشاه دارای مؤدب سپاه شهر را به خروج و قتل و غارت جنود الواریه مستظهر و
 قویدل کرده از شهر بدر آمد.

نظم

دگر ره دو صف از دو سو گشت راست
 غوکوس و نای نبردی بخواست
 بگشتند بر هم دو لشکر سترک
 به خون دست شسته چو ارغنده گرگ
 شده گرد چون چرخ و هر خشت و شل
 ستاره شده برج آن جان و دل
 شده پاره بر شیرمردان زره
 ز خون بسته بر نیزه‌ها شان گره

از تواتر حملات یلان قاجار و یموت و استرابادی و کتول سپاه محمد ظاهر خان
 از یکدیگر پاشیده در هم شکسته شدند و از یکدیگر گسسته آمدند، بعضی از
 طوایف هفت لنگ و چارلنگ، لنگان لنگان خود را به حوالی شهر رسانیده به امان
 درآمدند و بسیاری از اطراف پریشان و متفرق راه گم گشته به رساتیق و جنگل
 استراباد در آمده و گرفتار شدند، و گروهی از آنها شتابان به راه خیابان رفتند و بعد از
 گذشتن از جوی و جر در جر کلباد اسیر تفنگچیان حمزه سلطان گردیدند.

محمد ظاهر خان بختیاری سرگشته از بیم شیران خونخوار راه گرگان را برگرفته
 اسیر ترکمان شد، او را به حضور حضرت شهریار ظفر شعار آوردند. چون در شیراز
 به امر علی مراد خان بد شعار دو نفر خالوزاده شهریار قاجار را به خون آغشته بود،
 مقرر شد که ترکمانان دشت و قاجاریه شهر شمشیرها کشیده او را ریز ریز و پاره پاره
 کردند و بعضی سرداران را که اسیر آمده بودند رخصت داده به جانب امیر ایشان

فرستاده.

مع القصه ده هزار (۱۰۰۰۰) کس از آن سپاه در آن رزمگاه عرضه شمشیر و هدف تیر و گرفتار گروه ترکمانیه شدند، تنی چند خود را به ساری رسانیده شرح حال به شیخ اویس خان پسر علی مراد خان بازگفتند، ناله و غریو از پیوستگان و وابستگان مقتولین بر آمد و اختلال و هزاهز در سپاه فارسی و الوار در افتاد.

مقارن این حال شهریار نیکو خصال عزیمت مازندران کرد و در غزه محرم الحرام از استرآباد با عدتی تمام به در آمده بر سر مهرعلی خان زند نسقچی باشی علی مرادخان و حاجی رضا خان فراهانی که با هفت هزار (۷۰۰۰) کس در کراودین اشرف بودند راند. در هنگامی که خبر این عزیمت شنیده و فرار بر قرار برگزیده بودند سواران صف شکن و دلیران اسب افکن بر ایشان حمله کردند، جمعی را به کشتن و اسیر کردن درآورده گروهی بگریختند و با اشک جاری در ساری به شیخ و یس اشام من طویس در پیوستند.

خبر این دو شکست بزرگ و رسیدن خاقان ترک بر اثر این خبر ولوله در دلها در افکند، شیخ و یس بنه و احمال و اغروق و افعال را بر زمین ریخته و در پنجم محرم با پنج هزار (۵۰۰۰) سوار از ساری به جانب طهران گریخته، چون اهالی مازندران از سوء سلوک آن طایفه به جان آمده دل خونین داشتند، در هر مرحله و منزل، خفیه و علانیه به ضرب گلوله تفنگ بسیاری از ایشان به قتل آوردند تا کار به جایی رسید که الوار به درون بیشه فرار می کردند و به خارهای تمشی گرفتار می شدند و چنان می پنداشتند که اهالی دارالمرز ایشان را گرفته از عبور بیشه مانع شده اند، عجز و لابه می کردند و لباس ایشان از خار دریده و بدن آنها خلیده می گردید.

نواب کامیاب خدیو هلال رکاب در روز هشتم محرم وارد شد و به تدارک و تهیه یاساق عراق و قلع و قمع اهل شقاق پرداخت؛ ولی چون تمامت رؤسای مازندران به علی مراد خان پیوسته بودند و از خاقان ظفر نشان خاطر بگسسته، در این ایام متوحش و متدهش در نفاق مصمم و ثابت الرأی و راسخ العزم ایستاده، به استمالت ایشان، عالی جناب ملا محمدساروی ملباشی صاحب «تاریخ محمدی» روانه سوادکوه شد. و چون مهدی خان سوادکوهی در نزد علی مراد خان بود لطفعلی-